

ماجرای خادم‌الشهدایی یک دختر ایرانی در بر خورد با شهید افغانستانی در گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه زینبی

محمد از من خواست هوای تپ فاطمیون را داشته باشم

صغری خیل فرهنگ

فاطمه زینبی هیچ وقت فکرش را هم نمی کرد روزی از طرف یک شهید مأمور به خادمی شود آن هم برای لشکر مجاهد فاطمیون. با معرفی یکی از دوستان با فاطمه زینبی آشنا شدم. او از آن دست جوانان خوش ذوقی است که ارادت خاصی به شهدا و خانواده‌هایشان دارد و به قول خودش سال ۱۳۹۲ که با فاطمیون آشنا می‌شود تا به امروز زندگی‌اش شکل جدیدی به خود می‌گیرد. شنیدن اینکه چه اتفاقی بین فاطمه و شهید محمد جمعه رسولی از شهدای لشکر فاطمیون رخ داده برای‌مان جالب بود. همین امر باعث شد تا گفت‌وگویی با وی ترتیب بدهیم.

چطور شد به شهید مدافع حرم محمد جمعه رسولی قول خادمی دادید؟

اوایل زمستان سال ۱۳۹۲ بود، در ایستگاه اتوبوس منتظر بودم تا دوستم بیاید و با همدیگر برویم. ناگهان پسر جوانی با موهای بلوند و چهره‌ای که نشان از ملیت افغانستانی‌اش می‌داد، همراه با دوستش به داخل ایستگاه آمد. از مکالماتشان متوجه شدم که پسر جوان رزمنده است و راهی سوریه می‌شود. حس کنجکاویم گل گل کرد. به سمتش رفتم. از ایشان پرسیدم شما مدافع حرم هستید؟ ایشان گفت: بله. گفتم: حرم حضرت زینب (س) که رفتید التماس دعا دارم و اگر توفیق شهادت پیدا کردید ما راه شفاعت کنید. البته این جمله را بالحنی گفتم یعنی اینکه بعد می‌دانم شهادت نصیبتان شود. اما آن جوان افغانستانی گفت: شما هم هوای تپ فاطمیون ما را داشته باشید.

شنیدن نام فاطمیون برایم جالب بود. تا به حال نام این تپ را نشنیده بودم. آن جوان راهی شد و بعد از رفتنش حال و هوای عجیبی پیدا کردم. خیلی زود شروع کردم به تحقیق درباره فاطمیون. خواندی بعد بر سر رسید که اولین شهید مدافع حرم شهرستان دولت‌آباد اصفهان را می‌آورد. این شهید از لشکر فاطمیون بود. عکس‌ها و بنرهایش در سطح شهر پخش شد. عکس را که دیدم باور نمی‌کردم همان جوانی است که چند وقت قبل توی ایستگاه اتوبوس دیدمش. روی بنرها نوشته شده بود شهید مدافع حرم محمد جمعه رسولی. من از محمد جمعه خواسته بودم سلام را به خانم زینب(س) برساند.

شما قول داده بودید که هوای فاطمیون را داشته باشید؟

بله دقیقاً. نمی‌دانستم چه باید کنم. اصلاً برایم قابل باور نبود. زمان وداع با شهید فراسید و تنها خانواده‌ای که در ایران داشت خاله‌اش بود. من هم رفتم ولی تاب دیدنش را نداشتم. در آن لحظات تنها حرف‌هایش بود که در ذهنم تدا می‌شد.

پس شما فاطمیون را با شهید محمد جمعه رسولی شناختید؟

بله، بعد از شهادت محمد جمعه، غربت فاطمیون را درک کردم. روز شش‌شنبه شهید همه آمده بودند. ایرانی و افغانستانی اما بعد از مراسم در ایامی که گذشت غربت مزارش را بیش از پیش حس می‌کردم. فردای روز شش‌شنبه به مزار محمد جمعه رفتم. کسی سر مزارش نبود. اینکه می‌گویند شهدای فاطمی غربینند به حق است چرا که از کشورشان به ایران مهاجرت کردند و راهی سوریه شدند و بعد از شهادت در کشور خودشان و در کنار خانواده و بستگان به خاک سپرده

نمی‌شوند. شاید کمتر به مزارشان سر کشی و توجه شود. همان روز تصمیم گرفتم او را تنها نگذارم و به قولی که به او درباره فاطمیون داده‌ام عمل کنم. کمی بعد متوجه شدم خانمی از اقوام محمد جمعه در جست‌وجوی من است. به او گفته بودم اگر می‌خواهی او را پیدا کنی باید بروی سر مزار محمد جمعه.

این خانم چه کسی بود؟ چرا دنبال شما می‌گشتند؟

بعد از ظهر یک‌شنبه سر مزار بودم. دیدم خانمی به طرف من می‌آید. گفت خیلی دنبال شما گشتم و گفتند شمارا می‌توانم اینجا پیدا کنم. گفتم خیر است. من را از کجا می‌شناسید؟ گفت خولتان را دیدم. شهید محمد جمعه به خولام آمد و گفت به آن خانم بگو اگر می‌خواهی سلامت را به حضرت زینب(س) برسانم مادرم را به من برسان. نمی‌دانم چه خوابی بود و این عکس‌ها و بنرها ماندم اما از زش را داشت. قرار بود سلام من را به خانم برساند. باید دنبال خواسته شهید می‌رفتم. از آن موقع تمام تلاشم را کردم تا مادر شهید را به ایشان برسانم.

برای تحقیق خواسته شهید چه کردید؟

از همسر خاله شهید شماره تماس خانواده‌اش را در افغانستان گرفتم و با آنها ارتباط برقرار کردم ولی چون گوش‌ها و زبان‌های‌مان با هم متفاوت است و واسطه یکی از دوستان افغانستانی‌ام، یک دفتر فنی در افغانستان به من معرفی شد و در فضای مجازی با ایشان ارتباط گرفتم. انصافاً از هیچ کمکی هم دریغ نمی‌کرد. قرار شد تا موقع آمدن خانواده محمد جمعه به ایران به من کمک کند. در همین مدتی که داشتم تلاش خودم را برای آوردن خانواده محمد به ایران می‌کردم، اتفاقات تلخ و شیرینی برایم افتاد که زبان از بیانش قاصر است.

عاقبت موفق شدید؟

بله بالاخره روز موعود فرارسید و خانواده محمد روانه ایران شدند. برادر بزرگ‌تر محمد جمعه با من تماس گرفت و گفت ما به مشهد رسیدیم و آن‌شاه‌الله فردا راهی اصفهان می‌شویم. در پوست خود نمی‌کنجیدم. دیگر مطمئن شدم که محمد جمعه سلام را به حضرت زینب(س)

می‌رساند.

اگر می‌شود لحظه دیدار مادر با مزار فرزندش را برایشان توصیف کنید.

دوستان و آشنایان را به مراسم استقبال از خانواده شهید محمد جمعه رسولی دعوت کردیم. حال و روز مسادر بعد از دیدار با مزار فرزندش در مدت‌ها دوری خودش روضه مشکوف بود. نمی‌خواستم خانواده شهید طعم تنهایی و جدایی از شهیدشان را حس کنند. بر خودم واجب دانستم که در کنار خانواده ایشان بمانم. امروز طوطی خانم مادر شهید محمد جمعه رسولی مثل مادر خودم عزیز و محترم است. گاهی این قدر دلم برایش تنگ می‌شود که همان لحظه به دیدارش می‌روم و خودم را با دیدارش آرام می‌کنم.

شما به شهید قول دادید که هوای



آن جوان راهی شد و بعد از رفتنش حال و هوای عجیبی پیدا کردم. خیلی زود شروع کردم به تحقیق درباره فاطمیون. چندی بعد خبر رسید که اولین شهید مدافع حرم شهرستان دولت‌آباد اصفهان را می‌آورد. این شهید از لشکر فاطمیون بود



فاطمیون را داشته باشید. برای عملی شدن این قولتان چه کردید؟

بعد از آن خادمی شهدای فاطمیون و رسیدگی به خانواده‌هایشان را انجام می‌دهم. هر کاری از دستم برمی‌آید برای خانواده شهدای فاطمیون انجام می‌دهم و آن‌شاه‌الله تا آخر عمرم انجام خواهم داد. مراسم زیادی سر مزار شهدای فاطمیون و شهید محمد جمعه رسولی برگزار می‌کنم با این هدف که شهدای فاطمیون برای همه مردم شناخته شوند و از گمنامی خارج شوند. با تعدادی از دوستان برای شناسایی شهدای فاطمیون و بررسی وضعیت‌شان همراه شدم. به فرموده رهبری اشاعه فرهنگ ایثار و شهادت کمتر از شهادت نیست. من و دوستان در این راه مشقات زیادی را تحمل کردیم. به دنبال شناساندن زندگی و سیره شهدا سراغ خانواده‌ها رفتیم و با آنها ساعت‌ها به گفت‌وگو و مصاحبه پرداختیم. آن‌شاه‌الله در فرصت مناسب همه آن اطلاعات را مکتوب و منتشر می‌کنیم. اما گله هم داریم از آن دست افراد و مسئولانی که سنگ جلوی پای ما انداختند و همه فعالیت‌های خالصانه من و دوستانم را با بی‌برنامگی‌ها و عدم تعهد به وعده‌هایشان به هیچ انگاشتند.

به نظر تا چقدر در هدفی که انتخاب کرده‌اید موفق بودید؟

ایسن روزها وقتی خیر شهادت جوانان دهه

۹۰

۸۰

۷۰

۶۰

۵۰

۴۰

۳۰

۲۰

۱۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

۰

هفتادی به گوشم می‌رسد، بی‌تاب می‌شوم و تا جایی که می‌توانم از مراسم تشییع‌شان استقبال می‌کنم. نه تنها خودم بلکه دوستانم را به این کار تشویق می‌کنم. دوست دارم همه فاطمیون را بشناسند و شکر خدا تقریباً این اتفاق افتاده است. از سال ۱۳۹۲ مسیر زندگی من تغییر کرد و به سمت شهدای فاطمیون سوق پیدا کردم. انس عجیبی با آنها گرفته‌ام. گویی از قبل آنها را می‌شناختم. امیدوارم به لطف شهدا خادم‌شان باقی بمانم و برای فاطمیون هر کاری که از دستم برمی‌آید انجام دهم. من هم این طور می‌توانم مدافع حرم شوم. با خدمت به خانواده و شناساندن راه و مسیری که شهدا در آن گام برداشتند می‌توانم مدافع حرم شوم.

از مدت‌های همراهی با شهدای فاطمیون چه خاطره ماندگاری دارید که برای‌مان تعریف کنید؟

کار برای شهید برکات زیادی در زندگی من دارد. گاهی خواب‌هایی می‌بینم که صلاح‌آموز زندگی را به من نشان می‌دهد. به کرات به من ثابت شده که شهدا زنده‌اند. نمی‌دانم شاید این حکایت برای شما و مخاطبانان جالب باشد. روایت‌ها توسط به شهدا و کرامات آنها است. اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم. دو خوارم به سر ما خوردگی بدی مبتلا شد. و رسیدیم به کربلا. شب خوابیدیم و صبح که بیدار شدیم دیدیم نصف صورت خوارم مانند کسانی شده است که سخته کرده و فلج شده‌اند. همگی ناراحت بودیم. حال خوارم روز به روز بدتر می‌شد. بر گشتمش ایران. او را به دکتر بردیم و دکتر گفت باید دارو مصرف کند و طول درمان را بگذرانند. من به خوارم پیشنهاد دادم به شهدا متوسل شوم. به شهید محمد جمعه و شهید توری‌زاده توسل کرد و ختم سوریه باسین گرفت. شب سی و ششم ختم وقتی صبح از خواب بیدار شد، شوکه شده بود. هیچ اثری از فلجی صورتش نبود. از این دست اتفاق‌ها بسیار افتاده است اما این کرامات درک می‌خواهد. به نظر من خادمی شهدا توفیقی است که خدا به بندگان خاص خودش می‌دهد. امیدوارم لایق این توفیق باشیم و در این مسیر گام برداریم تا به فرموده حضرت اقا بتوانیم قدمی در جهت زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا برداشته باشیم.

در پایان صحبتی دار، بفرمایید.
می‌خواهم گله کنم. می‌خواهم بگویم مگر نه اینکه حضرت اقا پحت آتش به اختیار را مطرح کردند. این کار فرهنگی ما هم به تبعیت از سخنان اقاقت. مسئولان باید بستر کار را برای جوانان خودجوش در عرصه فرهنگی فراهم کنند. جمعی از جوانان انقلابی و فعال در کنار هم جمع شدیم و دغدغه ذهن ما فعالیت و مطرح کردن شهدای مدافع حرم لشکر فاطمیون است. با نام نامی مادرمان حضرت فاطمه(س) که حک شده روی سینه این شهدا و مزارشان است به راه خود ادامه می‌دهیم. چرا که فرهنگ جهاد و ایثار و شهادت نباید از ذهن مردم پاک شود. نسل حاضر و آیندگان باید بدانند که آرامش و آسایش را مدیون جانفشانی و خون چه کسانی هستیم. ما بر خود وظیفه می‌دانیم که به دیدار این خانواده شهدا برویم. شاید نتوانیم مشکلات مالی آنها را برطرف کنیم، اما می‌توانیم خودمان را در این صبر عظیم شریک کنیم. وقتی به دیدار اینها می‌رویم اگر یک لحظه تأمل کنیم می‌توانیم درک کنیم که این ثانی‌های تأمل در آرامش را مدیون خون چه کسانی هستیم.



گفت‌وگوی «جوان» با طوطی صبر ماه

مادر شهید مدافع حرم محمد جمعه رسولی

بعد از چندسال پسر م را در مزارش ملاقات کردم

آن زمان که محمد جمعه راهی می‌کردم ۱۸ سال داشت. آمده بود ایران تا کار کند و بتواند امر معاش کند. اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم که به سوریه برود. ۱۸ سال داشت محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

فاطمه بیضانی
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

گفت‌وگو

فاطمه بیضانی

از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و دلتنگی‌های اربعین سال ۹۲ بود، دقیقاً چند ماهی بعد از شهادت محمد جمعه به کربلا مشرف شدیم.

چهارم
از گفت‌وگو با خانم فاطمه زینبی به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد جمعه رسولی رسیدیم و توانستیم با مادر شهید

لحظاتی به گفت‌وگو بنشینیم. مادری که محمد جمعه را به نیت کار در ایران از زیر قرآن رد کرده و راهی‌اش می‌کنم و بعد از مدت‌ها اولین دیدار با پسرش بر مزار او محقق می‌شود! حالا بعد از شهادت محمد جمعه، این مادر است و